

که آن نسیب یکی از شعب انش است معنی دانسته شد
 در بحث هر چه یقین کرد آویس حکومیت مفید و شتری در آن
 نسیب با قسار آن برداشته و این کار خود در جزئیات ملاحظه
 علوم محسوب گردد و با بهمان قنات و صحت نماند زیرا
 مخصوص طریقی علمی و فطری است که کاری با آن و می بر غرض
 و اصلاح حاصل و نمی میرد که عموم اهل مملکت
 معایت گردند و در احوال اصلاح باشند کار با نجات
 مگر یکی از دوراه اول انتشار علم و اطلاع قدری که عموم
 معاهد کار با را بخوبی ببینند و راه اصلاح از این با جان
 دویم کمال در اندکی دست یصال که از آن و مجبور بدست
 شوند و حقیقت آنست که انقیاد قس از همه چیز کار میکند و خود

از همه کس اعدا بسیار مکن در هر حال علم و اطلاع لازم است
و باید بقدم جد در نشردان کوشید آنگاه باید آنکه حال
عنهائی پریشانی نرسد و علم جایی تنبیهال در زندگی را بگیرد
یعنی مردم را بجهت آرزویشان برای آنکه اگر کار با تنبیهال
کشید و عموم اهل مملکت خواستند حرکت و جنبشی نمایند مردان
میان خلق باشند تا همه اینها را کنند هم نگذارد و منفعت
بجای برپا شود و بعضی قایم نگذار که مثال آنرا در تاریخ خوانید
واقع گردد

مسلم است که بنسوخ و نقلی که در عالم متجرب از آینه اودا
که بهتر صورت در بیاید از صورت گرگ تا باس میش در برابر
که میتواند بر سر کوفته آن صورتی معنوی یعنی آنرا که از

قدرت و زور ظاهر ضعیفند با دقت و قوای معنوی ضعیفی از غریب است
 و بزرگترین ظلم استبه ادبین که آزادی را که برای انسان اول
 نعمت الهی است سلب میکنند و بنا بر این بندگی غیر خدا و بت پرستی
 لفظ استبداد و آزادی امروز بگوشتها غریب می آید و خاطرمان آن
 تنه بر آن وحشت میکند لیکن باید بزودی این الفاظ بیان
 افند و از لغت دشمنان وسیله اصلاح حکمت ابدست
 عصر ما غیر از اعصار سابقه است و کجاست امور زمینیان وضع صورت
 دیگر دارد این دوره دیگر دوره کلی عالمی و سراسر هم بنده می نیست
 و اگر دست اصلاح کاری ندند باید به اصلاح کلی نامیند و علت
 اصلی فساد را یکباره براندازند امروز روزی است که به
 اجتماع مشرکان حالی بجای مستعمل قیود عالم قبل عالم ظنون است

وضع وانی بوده طول بعد از رشد و انالی خواهد بود
 این در اختیار مستوان تعبیر و تفسیر علی خبری دل خلق احوش کرد
 و علم و بیداد و لباس دیگر بر او آورد اگر نت دست نکند
 داد و حوی دست به حال خواهد چنانکه نتا وقت صلیم
 بیدار کند و آن وقت و انی را نکلی با او سازد و اگر نتستین
 امر بوجاهت و روی ملکف خواهد که آن سر حبه جوید
 اقامه رمانه جماعت معده دست که بی چون و چرا هر چه بخورد
 یکسند و اجمال جبارت مردم است بخود و مقامی قرار داده
 که قادر بچون قرار داده یعنی خستیا را که حد دانه برکن
 به بجان خود عطا فرموده بنا در مقابل میل و سواهی نفس هم پس سکو
 دستند آری این خلق اسنده گرفتاریه وضع تا تاسه

باستانه باید بگویی برقع آن پردازند و در گفتگوها آن وضع
 با همی بخوانند و آن اسم بقیا استبداد است تصد آن آزادی
 اگر درین مورد فهم لغت استبداد چون نقل
 حقیقت آن استوار باشد لفظ آزادی چنین نیست و اگر قدری
 در معنی آن غمخیزیم هر ایهام است که این کلمه جنبه انانی و تکلم
 ایهامی است که شامل تمام حقوق انسانی کرده و باین سبب عدل
 با احقاق حقوق و در آن متصور نشود بنا برین بنا یک فضیلت
 آزادی باشد هرگز با عدل داد ندارد و جز جور و ستم نمی
 ندارد پس اگر تصد آزادی استبداد است همین عرض تا یک
 جوهری با او است دیگر از کفاتی که از جور و حقیقت آزادی
 و حریت است آید که آزادی با بر معنی این لفظ محدود و بجا

نشود هر قدر آزادی بگیران یعنی تنها چیزی که مردم آزاد محسوب می‌شوند
 آن باشد آزادی بگیرانست و بس و عظمت از قانون است
 بجز برای آنست که قانون دولت قانونی نماید که آزادی عموم
 میسبب

اما غلطی که از هستی دارد کرده و مرتبه است اول بآن
 عین هستند یعنی ملک حقوق آزادی است این امر اگر چه
 نظایر صدها مرتبه حتی هزار بار در معنی بر کسب برین طلبهاست
 به با تصور که گفتم، نسا از اب بندگی غیر خدا اند ضعیف مجبور میسبب
 و تمام تنگنا و پی شرفها از این کار سبب برین میآید آدم هم خدا
 که بواسطه وجود استیادیه بیچارگان مظلوم و از آید آن
 شامل تمام طلبهای عالم باشد و بنا بر این حد و اندازه اند

از اینجمله معلوم شد علاج تمام در را با برداشتن استبداد است
گذاشتن آزادی مکن این دو کلمه این سهولت که بفرمایید است
شرح و تفسیر زیاد دارد علی این مسئله که استبداد چیست و آزادی
که امواج شرعاً آزادی را در چه راه باید کرد و غیراً هیچگونه بجان آورد
نخستین شکلهاست درستی که هزار گفته بار یکگزوست ایستاد
خواه این بگوید من تبار او را خواستاید خواهد نباید با صزار و تکرار بگویم که
تقدم و سبب تشریف و نتیجه عمل برسد باید علم با سبب علم
باید ببینیم که راهی است بروشنی علم آن راه را علی ما نموده
آن راه نیز جریح علم را بچونیم آن متعلق تا به هر کجاست متصوفاً
دیهم چند تیرا سال است که ما مشرق را سبب گرفتار استبداد
دورست استندایم هر چه او فضا به و اسم این وضع و خفته

آن چیست تعبیر آن امری از عدم آزادی در برنج بودیم
بی وجود آن گوهر گرانمایه میسریم و چون به وقت ملاحظه کنسیم برای فهم
این نکته نصیحت کنیم خردش علم و دانش که مقدمه فهم کامل است
پس علم است که باید به نحی بارها ملاحظه نماید بارها بکار آید و اگر چه
چنین نیستیم که استیصال راه کار نشان میدهد ولی باید دانست
که در راه گی و استیصال نیز بقدر دانش عموم است نه انسانی بلکه
استیصال معیانه که باید کاری کرد مکن اگر عموم صفی مکنی بارها
باستندت اندرز از کجاست در و تخمه بارها استیصال کنیم
زود نماید اوصاف موجود بر چید شود و وضعی تازه بر وی کار
اما علاج آتی کواپند چنانکه در تاریخ می بینیم که در عصر اول
دنیای حال همین نوال میگردد پس هر چه فریاد کنیم مقدم

همه چیز علم است فریاد بجا نرود تا بچشم و همه را به مجموع محدودیم
 چنانکه برقرار کردن آزادی سوز بر بصیرت و دانائی است ^{مطلب}
 آن نیز بسته بجای علم و دانش بلکه از و با و آن باشد ^{مطلب}
 مهم آنست که ما بیدار میمانیم مردم آنقدر علم و اطلاع ^{مطلب}
 باشد که معاشه کنند در از آموزش نماید و قدر آزادی ^{مطلب}
 نماید مانند چه اگر مردم طریق سستی بود ممکن است ^{مطلب}
 شود و خرد و خرد آزادی را میان برود بسته او را ^{مطلب}
 برقرار کند و بعد از آنکه دید در مالکی که گفت که آزادی ^{مطلب}
 در جایی که نه بود و آن را صلح نه میاید بر کان طالب ^{مطلب}
 و عاقلند تا آنجستند تا بار دیگر طرح استبداد ^{مطلب}
 بظاہر میسر بر به ^{مطلب} اینست که سرقت آزادی ^{مطلب}

دشمنهای غیر مترقب آزادی بایند و بسواره خود را برای حفظ
اساس حریت حاضر دارند و این ترقی آموگی بهم علم دانست

پنجاه

از طرف دیگر دوره امور حکومت نبرلی علم و ادبالی بخرصت نمکن
مانند چنانکه تمام مفاسد و زو استبداد از ظلم و در ابلی
بعوضیت بلکه جزا عمده فرایبها از آفت که تزیب استبداد
چنین اقتضا میکند که اغلب اشخاص بی حد کفایت بر سر کار
باشند و آنها اگر متعدی منفرض بهم نباشند سادانی
دینی کفایتی خود کار را خراب میکنند پس نظر مصیبت بیکس
تست در بر دوره از دور آزادی و استبداد کار گذار است
کافی و داننا لازم است که بانجام مهتام امور حکومت بر دوز و

خیر ملک آسایش عموم کاری بیازد

آزادی مملکت است که امور ملکی بروفق قانونی که خود وقت
فرستاده مقرر است انجام یابد وقت خود را برای آن توپا
نظارت داشته باشد تا کسی از حد دستینه تخلف نکند و در
خیانت چوید و ایگار توسط بیستی از و کلا و سحرین صورت میگردد
که وقت آنرا منسحب کرده و هر وقت وضع قانون نظارت در احکام
آرا باینان میسپارد و برای وضع قانون اشخاص انا و خیر
باید و انتخاب آن اشخاص بی ضررت و بصیرت عمومی محمل باشد
چنانچه بین مردم سازد بلکه مردم علم و دانش را بخیر و علم اگر در
خرابی بی شرط دانست مسیح تا بر اسلام کانه میسریم
تو این مندیات آنکه علم صدق است بر قیمت و گوهری در

دارد که نام آن آرادای است و باید هرگونه نیرو آرادای بر
 علوم نفع بشر راحت و خوشی بنماید و مگر در قسیمی که بای تمام
 عالم را بر علم که دارند کلیه ترتیبها تر از ترتیب مکتومی آرا
 و راه گمانی شخصی و غیره ترتیب علمی فراردمدیه علم یعنی آنچه تا
 عقول بلیغ ترا میسرند و دیده رفته و منظم باشد که کار که عقل از
 بیسند آرای بیایلی محکم است و در هر جهت کارهای حیات

مقدم

علم و آرادای و هر هر است که حیات مانی ستم آن دو جهان
 و آن راه گمانی که بی این دو میگردد راه گمانی حیوانی است بلکه
 آران بیسند است راست آرا که راه گمانی که حیوانی است
 مابین همه دو روح و خشنوی می آید علم مقدمه مایه حصول

(آرادای)

آزادی است آزادی اسباب ترقی و رونق علم آزادی در
 راحت و مستیهای جهانی و علم روحیات و نظریات
 یک چیز که تا به اتمیت آن برای تحصیل و حفظ آزادی منافع علم
 و دانش باشد درستی است و استیلا و غلبه نیست بیغرضی است که
 برای حکم بدن آن گذاشته نشود و بریافته ترقی و پیشرفت تمام
 دول بزرگ دنیا نتیجه بیغرضی و فطرت نیک مردم آن بود
 و اغراض تمام دول را برصداقت و اهل حکمت اسباب گشته چه مسلم
 که چون قومی غاصد شده نزرگان ایشان بهم که از جان قوم دست
 میباشند یا غاصد شوند و تابع و مستبوع برود برآه خرابی بیرون
 برویم بر سر اصل مطلب خویش چه داند
 که از صفات بزرگ کارهای بزرگ ظاهر گردد پس چون درستی

(در بنویس)

و بعضی بدین ترتیب و صوبت حصول آن زبردستترین صفت
 بی سخن از تمام خصایل آدمی بیشتر کار میکند و غرض از این حرف
 آن نیست که گوئیم مغز فیض عاقلی علم و کفایت شایسته در دست
 و هر صفت دیگر را بگیرد بلکه مقصود آنست که چون درستی در دست
 با کفایت دانش کم بسزاه شد پیش از دانش کفایت بسیار
 که متعین نباشد و غرض از این نتایج عالیه خواهد بود

مغز فیض در شش در امور دنیا نماند، پاک و صفای باطن است
 و این خلقت تعالی اول شرط دانش و علم صحیح است و بی علم
 صحیح همان کشف حقیقت باشد و بزرگان جهان نرمانهای مختلف
 فرموده اند «حقیقت را باید با دل پاک جست» ترجمه آنست که
 در آن جهان آنقدر کامل نیست که حقایق عالم را مستقیماً و بلا واسطه

در کمال نماید چنانکه تخم بر صفتی محتاج با سحان دلیل و برهان است
و چون صفتی را هم در کمال کند در کی که از آن نموده تصور بر احوالی
و هر چه باشد قدری مهم تر است استفاذه استخی که در تارکی
مفروضه است در مفروضات آدمی با ذک چیزی بخط و خطا حاصل گردد
و نزدیک ترین خطا بدین صفتی است که احوالی حسن و بد کن
السا پیدا شود و موثرترین چیز باشد وجود و خواست ^{دندان} ای
و غرض انسانی باشد یعنی سبب خیر آن قدرت است که ذوق
و سبب شخص را که کند خیر و خواست باطنی پس اگر میل و خواست
باطنی بفرضی باطنی که در خراب شد ذوق و سبب انسان را بی تردید
مخرب می نماید و نای دانش که بر این بی و نسبتان قرار گرفته
است که نزدیک تجرالی خواهد بود تا برین اگر کسی علم است

خواه از اصلاح اخلاق خویش عاقلانه خدای

کامل آنکه استی درستی بسیار چنانچه صحت اخلاق در ملک است

انزیم چیز است با وجود کمال این صفت در هر دو مانش مشتمل

اصرار کردم که بوجوب شرح فرق نکات بسیار دیگر صحت

اخلاق خود مقدمه دستیک علم و دانش میباشد یعنی برای تحصیل

کامل و حصول علم صحیح آن با چار باید قدری اخلاق خود را

اصلاح کند و از جمله رفع نفسانی و بیانات از خویش است باید

اگر اصناف بهم خوریم گفت عاقبت نیز علم باید بقیان

که صحت اخلاق لازمه سعادت نوع بشر است و فساد آن

سرمانه حصران ضر

باز مستیجه نام این تحقیقات چنین است که باید تحصیل آرا و

و علم کرد مکن علی که خلاق صحیح از آن حاصل کرد و او را می
 بددنت یا کی حضرت صفائی صبر ایل سا در تخت که درت
 دل صاحب خود نوی در سواد با طالب غایتش گوید در حجاب
 تیره پذیر باید وری نو و غرور بیدانستی را عیسن کوری
 دست برده ظلمت یعنی جل و استند در این نور دانش
 و کمال درید جان عالی را بدر بدن برده معددی حریه استند
 تا نیز بریدی بصیحت علم و عقل را گوئیم

در عالمی که جل و استند او که نشیجی بکند بگرد لازم غرور هم
 بود اسی کامل دارد تمام مردم از خرد و بزرگ بد و طبیعت
 تقسیم کرد طبقه اول که شامل قده غلیبی کرد و عبارت است
 از جماعت انویا یعنی بزرگان و غیبیای مملکت و طبقه ثانی

از جهت صفای نفسی عایای مسکین فقیر که محکوم تو باید بزرگانند
و اسپرتندی احوال همان

طبقه اول مقام بلند خود را از دولت بندگی و چاپلوسی و ذری
و تقوی حاصل کرده اند از این جهت بعلم و دانش و راستی درستی
در فهم و کجاست و هیچ شخصی از این قبل عهده نمانی ندانند و هر
عملی را که غیر از ذری و چاپلوسی باشد زحمت بیفایده و بیجا
کمال و کاروانی را یکبار بر طاق سبحان می نهند و هر روز
در ساعت بقل و حکمت صعبان میکنند تا کار بجائی کشند
که هیچ هنر و یاقتی در میان نماند و صاحب عزت و جاه بر روی
حفظ مقام یا تحصیل ترقی جز خنده و شیطنت یا زور و قدرت
و سیله ندانند و چون حال با نیچار رسیده تنها چاره پشیمانی

نذر و نذیر مگر چه پند است که مرد این میدان در ضمن این
 بازیگری جولان عادت میکند که با یک کس در سر مقام و محل
 نذر مکر و حیل در آید یا در برابر زوایدی را بدست جوهر و ستم
 گشاید نبردی این عادت شوم برای او حس محبت نگذارد
 و احدی قلبا راه مودت او سپارد و محبت و مهریانی که تنها
 دگر خشی صفا و ذوق است چون چراغ قوت بر رگمان گیاه
 میرود و خنده و کینه فقرت و نکور می آید آن گیرد تا صدی که
 بهر دفرندی نیز فراوشش شود و پس از بیم حضور پاران و ترس
 حیوان نذر دیکان که از ناچار می ترسند تکین مرد ظالم نواز
 و جراتیت با نروید و فریب چیزی نماند در باطن هر چه خواهد
 صد و خسارت او آرد و در ظاهر از اظهار مهریانی که معصوم

روح انسانی است کما صد در اختیار می درونی که چنانچه چو بسخنی
 برای انسان دست میکند بجز ایند آنا خود آن محوسس خرم
 که جیات حیرت با عاقل کافر برابر کرده می در راه کی برای
 خود گوی بر عقل آورده هرگز در کن ترفاقت و افتخار و تخی خوا
 و قدر محبوبیت عامه نداند چه در عین شایسته و بهر نیازی
 ساخته با اظهار امانت و یانی نپرداخته رحمانی خدا خوشتر
 خلق هسته از حار را در نظرش یکجا به مرآت نرسیده است
 از لذت آن سرعندی نکلی محروم است و خط این چند بی برای
 او معدوم و چون در صراط خیر و خوبی نیست فرج بیکو کار می
 که صیبت است آنکس که او را با منفرد جاست و عالی است شنا که کسب
 نیابت بی معالی و حق محوسس بی شوق و شوق

در چه سنگت میستواند رفت جز در راه کوه
 چون ز نامرکی طال آید در او که ز خویش
 گیرش نوری بدین آری چه بسند چشم کوه
 بی صاحب این احوال افعال مدارای این خصایل و احوال
 ناچار از زبانی مصنوعی و خالی از حقیقت نه دست و کل شود
 در سواره در عقب چیزی گردد که بان رفیع کاست بیست
 از رحمت طالت بسیار است و از آنجا که غرق توجیه حالت و نادانی
 صفت حقیقی کاست و طالت خویش را تفهید بلکه باید آسانست
 خوشی همان طال و طلال و حساب است نمودن بیان که بر
 و شاعت تحصیل موده پندار و در ضمن از محسنات طبیعی و لذت
 معنوی که در آن منوط به بطذوق و مراکز باشد غرضی کمال

دارد و استغراق در آن عوالم را برای سیر و این هم خیال
 گذاردن جنبه های صوری طبیعت خبر بهی استسمانی نظر نماید تمام
 مقامات صوری را بهی نسخد اگر چه در مقام احترامات ریوی
 بهی بر وجه حال این بیجا صلی اگر چه طریق محیی برای روح حسنی
 و حال باید بهی خستیار بر راه های که و صبح ستانده بهی
 رحمت ابرص روح بهی و تحصیل مال و منال سعید انگار و
 استند اک لذت ادر ابرای شهرت و هوای نفس شناس
 با نظر ترین از یک طرف در موقع کار و عمل بر بهی رحمت کفر
 و صد در نظر خود بفرزاید از طرف دیگر اوقات فراغت حقین
 که ممکن است بهی خبری خوش نماید در قیام و شناس کفر
 و چهاره درین توهم است که روزا و پیش و عشرت گذشته

و از خمشیهای اینجهان مخلوط و ممتزج گشته تا قلی که در آن
 خوشگذرانی روح روان خود را در پنج و خدای داشته و جسم
 ما توان خویش را اسفل و خراب کرده اگر با کول و مشرب
 بیشتر اوقات نموده شده و اعصاب خود را خسته و بجز
 ساخته و اگر با امور غیر معذور دیگر پرداخته بخرمکهای بیوضع
 اعصاب بلکه و مانع را از کار انداخته و این اولین بدهی
 و ضرر آن بیجا هدیه کار بهاست و آخرین بدهی آن سرسبز زلفا
 اینست حقیقت عیش و شادمانی آن جماعت بفرجام که بقصد
 برتری بر نوع انسان خود را بمسرا تمام نموده اند و در میدان
 رکاکت گوی ذالت بوده اما کارهای رسمی و دیوبی ازین
 نیز قابل قدری شرح مبط و تشریح و توضیح میباشد

این جماعت تا ته تمام جنال بحیر و ناطقان نصبت نیش و بصیر
از نام حکمت عالم جزیری اقبال توجیه خواهند شنید اما در چوب
کلی نشان و مستبهار ظاهر اگر چه بدروع باشد و چون که علیاً
فردی بدروع تبتجیه اشکار ضائق دوروی در حقیقت اصل
نگت بی آبروی ساره اشرفی تطیم تری و دلفت ایش سر
احوذ بانه من ستمه نذا بخر دیگر بال و کنت با شرط که دراصل
این نام نگت آلود بکار رود و ضمناً اشس هم بر سینه آن
بتدل به پلوتود

برای برخی مستعجابان کرد کردن مال و بصیرت نهادن آن
مطلوب است زیرا در فحاک شده تنها شاع مرغوب نیز گز
نهای ضرر باشد اگر چه در یاری ایسای یاری بنده کی

در راه بسیاری نهند و آنها هم که جاده و راهی را با کت و مال
 در بخت و وقت گذارند در پستی عمل جز بیکوگن رود و سیداً
 تقارند بلکه درین میدان حقوقی مضاعف تا زنده و اگر جان و سر
 مشکل دانی عرض نماید پس ابقین بازه زیرا که در خیالی خود
 بهین وسیله تحصیل شان و شرف گفته و بخت دست و در
 بدست نهند و بگویم که باین بیان ای که جز آساید و سبباً
 نیست از چه دانی است در آینه در میان چه آفتابهای نهند
 رود چون بانی مظلومین بگناید در میان است باید گفت و بخت
 نکته از آنچه میدادیم نباید نهفت

آنچه که هر دو دانی در کار نباشند که مرانی حصول آن مطلقاً
 مرغوب است در شش نشان چه غالب شود و از آن که از این

عزت آفتابی حواجی ناچار باید نطق و بهدگی آفتاب از خودی
 سینه خویش نماید و تحمل خفت و خواری از عهد برآید هر روز
 بامیدی در گوشه ایستان خرد و بهواره خیالی خام نبرد کرد
 باین سائل کینه مخدوم معظم را بشود یا نبرد راه هستی مظلوم
 ببرد و چون بین ترغیب و در بقای مساند و چندی برگرکی
 جلال بماند تا زگی آن و نبی دستنگار برود و بار دیگر کت
 روحانی زار آورد پس ظالم بی پروا بر غارت و غارتگری
 بر توالی در دست خود زیاده که در فواتص عیش و راحت خرد
 تکمیل نماید بخیبر که ازین طریق خردستان ضرر نیاید و روح خود
 بدست ملالت و افسردگی بسیار یا آتش غمگوری و دل
 خویش هر روز که جان هتیم نشان خود را بسوزد تا به تنگی خلق
 (و در کتب)

دانشمندی خلق نمود و گاه نیز در موقع کار توئی خسته باد و
 باری آن غار مگر از حسد اینخبر برای آنکه بیادست یار
 از هیچ شناخت قیاحتی بدست آید گاهی مردم سکین بکشد
 یا کین ایالت بعنوان حکومت زیر کاب و هر چه تو
 بنزد اینو ایستاده بگشاید هر که دانش ابفارت بر دوازده
 بحس اندازد تا مجبور باد ای تعارف و شکست باز و اگر
 شرارت نفس بیشتر باشد بعضی اوقات نیز قصد نفس گذران
 وقت بازار و ادیت بیچارگان مظلوم بر داند گاهی با مردم
 آشتی با جمعی ظالم تر از خود را بدست گیرد و ایالت و ایالت
 مملکت آبان مستان ایدۀ ظلم و غرور بر سر توده کم نامش با جمل
 نفس خویش فروشد آن سگان دارد بکاران عقرب و مار

بجان عابادی به بخت انداخته عالمی آفاتش گشود خلقی از هر
 درمات گشود. آگاهی نیر آن گریه بر هم بیا سوس مشین آ
 و آنچه تواند بعنوان آئین و کیش باید یعنی برسند یا
 روحانی نشیند و برای هانت شیطان سلاح روحانی گزینند
 بر شوقی مختصر جان مال عرض ناموس بندگان خدا را مطلق
 کند و اگر کسی این عمل اخلاف حکم نداد اند خون او را باج
 بلکه کشتن او را ثواب خواند بعد از این تفصیل نباید گوی
 که این آقا بان خود ستر ظالم که دشمن آزادی دیگران
 و ازین ندان غالب حرابی جهان خویشتن آراد و صاحب
 خشیانند و از شر خود تعدی بر کار چنین نیست بلکه
 بلکی بر عکس انیت این جماعت پیش از همه گس در فید بندگی

گرفتارند و هر یک مجبوری بی اختیار چه آنها هم اسیرند
 و خیال بجز باشند و آن بجز اسیر بودی نفس تمام آنها
 اگر عیبای مظلوم سال چند مرتبه وی بیدار کرد خود را می
 و تنظیم و گیریم بجا محسوس میوه بیدار کردن ایشان همه رو
 باید پشت هم کند و اظهار وجودت بندگی نمایند و بازار بزرگ
 او خطر این شباهت و هر محله بر جان زن خویش بزند آن
 باید تا صورت و کاری و در مطلقه بزار کار ما شایسته بگرد
 گیرد همه قسم ظلم و نسی بر بزرگن دستیم و او از ناشی
 ببقیه ارباب است آورد و پیش از آنکه اربابان و گفت صدید
 گردد و بار از خود قوی نمی شود و در تحت حساب بل بکنند
 و عذاب هم آید آنه دخته ارا که بجان خود بسته از کوزه صند

بلکه گوشه دل بجزوح میرون کند و تسلیم فرمانده جبار تا این
 باید بپردازد و تنزدیر و زحمت پذیر خود را بمسئول علی رساند
 و فوراً بر قیامهای پرتو بر خورد و چندی عسرا و در زرد
 و ریثانی حواس گذرد و عاقبت جان خویش را نیز بر سر این
 گذارد و بان مسوای آخری که باید برود

بک شغل شغل این گروه اعدام مردمان باهوشش گذاشت
 و بستن راه دانش کمال زیرا که اگر مردمان کافی و کاروان
 روی کار آیند دیگر مجال این تشیل حال بی درایت نخواهد
 و اگر دانش و کمال را اجی گیرد بقیده ایشان قطع عظیمتر کرد
 یعنی مردم بیدار میشوند و زیر بار استبداد نمیروند و اگر چه این
 امر برای همه کس مفید باشد و هیچکس بره از زندگی نبرد خود را

بلند پایه آزادی لکن آن طالبان مغرض و مفرعان جاهل نیست
 مستقیم و معکوس می‌بیشند و ازین مردود خود را ازین مستقیم
 بیشتر دوست دارند

این بود حال نه گمانی قوم اول که خود را از ذوقیات مصنوعی بخرند
 و نقصان جزئی خطایوی مستقیم با عنوان امارت و بل
 هر روز بر او بر و بی‌غلت مکنند و هیچ حد و حسد را بر نگذارند
 نیز گرفتار زحمت و عذاب اند و صدی اجمال خود نمیکند
 اما طبعاً دریم بینی ضعیف و ساین تفصیل روزگار آنها ما
 پریشانی است مردم با حق اطلاق شنیدن آن نیست
 و چون از بیان شد آن تن نیم و شرح احوال ایشان از حد
 ملایم و مختصر کنیم شیوه جاهل آن چنین کرد که آن تیره در آن
 (پیشینه)

بدستار با دست تقدی اجماعت توزیع و تحویل گرفت
 دقیق حال روز خود را میفهمند لغت مجال منکره تا مل به اثر
 تا به انده بفرغ حوائج آنی و انجام تکالیف لایطاق در جهان
 کاری است آدمیر از زندگی بهره دیگر نیست حاصل است
 مآهی از برنج نیار میداند و میوه می اجتناب نماید تا بخوبی
 درک لذت با تخم حقایق آفتند و بجم حقایق رسیده
 فراغت و فرضی غشسته و مرقع خط و تندی نیافت تا لذت جبهانی
 از فوائد روحانی شناسند یا از وجود این آفرین در حواس

و خیال خبری با

پس معلوم شد که در حکمت استبداد کسی پیدا نشود که منفی
 بداد و درک جاهل عسر حیات بتواند گرفتار دست استبداد

منی ظهور غفقی نوش العاده که دارای بوسش و شور عالی و در
 ملغم باشد و نخت و قبال بهم با آب سترابی نماید آنجا آب
 دهنش آگاهی او فراهم گردد و بعد از آن از نیا و مردم آن
 نیز کاره جوید قناعت خستیا که طبیعت پناه بردن می
 بر بدگانی ساده و در بقالی بارش و قریه قردکتاب این رسم
 نخواهد آولی باز سعادت چنین حکمی کامل شود و بهره آوازه
 جاست زهدگی ناچار نبستی باشد چه قطع معاشرت و نگاه
 مخالفت بگلی ممکن نیست و خود موجب رحمت در و سیر
 دیگری است در تنهایی امروز بدگانی و حوائج جسمانی آردگی
 در بیج و عذاب اندازد و لشکرانده بخلوت خاطر آسان تر
 بنارد و گیریم که مرد حکیم با تمام زحمات نبوی بسیار با بر

از مابده خرابی وضع و سخن روزگار عسومم رنج و الم ^{بود}
در روز شب و حال نالم و افسردگی سرخواه ^{نمود}

چون شیخ سخن ابانبار سانه فرمود وقت میراست با-
رفت و تا چون می بینیم که شایه بیان احوال مردم در ^{کف}
استبداد پریشان مشتاقم کردم ستی آفت که قدری ^{از}
نتایج آزادی که نمونه آن در بعضی از اقطار عالم ظهور ^{سپید}
سخن گویم و حال ممکنه را که در اسی آزادی ضعیف باشد باز ^{بیا}
و بوضع آن سعادت عمومی که بطور یقین بودی ^{تامل}
تمام نخواهد شد قدری از نالم و افسردگی خاطر بباران ^{بکجا}
یکی از ده گفت ازین لطف انعامت کمال ^{شکر}
و استخوان ادریم ولی مدعی هستیم ابتدا معنی آزادی ^{حقیقت}

آنرا توضیح و تشریح فرمائید چه معنی غلام بر آزادی بخورد سری
تردیکت است حال آنکه خود سری اسباب بنیاد و بنیان
نظم و نظام گردد و در بی ترتیبی عدم نظام چو زنجیری بشیر
شود و در صورتیکه آزادی چنانکه فرمود باید راجع جمیع غلبها و
و مستلزم صحت نظم و ترتیب است

تبع فرمودهای تردید نیست که نهان در آرای قوای مبسوطه در آن
قوی بقایای خارجی صحت و عدم ضعف قوت حال کرده و
بسیار حکم میکند که داشتن بر قوه انسا آزادی حق نیست
آن قوه را بهیستهای صحت ظهور خود نکند و بنا برین معنی
آزادی آنست که هر فردی آزاد گردد از آنکه هر چه مستحق
در حفظ نوای خویش بکوشد یعنی مانع و مشکلی برای او
(ترتیب)

نترسند که او را از ریح و ریح و وضع مضار باز دارد و غیر
 کند که نصف وقت ریح در حسی که مایه فساد و ضرر باشد
 آنگاه این که ریسند و او را خوش بود که تمام غرایم همان بی
 و سلامی نیست بلکه اصل در وجود فرزند آدم تواری و معانی و عقاید
 یعنی آدمی به آفریده راه رفق و حرکت کردن بی او و حسن انسان
 منحصر بین و شنیدن نیست تو تن و تصویر هم دارد و غیر از
 حر و حجاب چیرهای دیگر بر بعد از آنکه است و دوستی
 دشمنی رقابت همچنین نشان شرافت عزت آفت شاد
 آید رفت ترحم تفکر نامل ووق حال آید تو
 و سلام تواری لطیف که در محبت او جدا می بود بیت نهاد و
 بسیار دیگر که باین گاه ضعیف داده و در این قوی نیز بسیار

خارجی مؤثر باشد و موجب ضعف و کوتاهی غلت سلامت آن
 پس زینب آزادی صحیح در این باشد که برای
 هر فردی قدرت حفظ قوای حسی و معنوی برود و باقی بماند
 و این آزادی است که وجود آزا از علم و دانش مجزی نیست
 که مانند وجود حرارت از نور یا بینائی از بصیرت همین
 آزادی مقصود و مطلوب است سرآمد تمام مطلوبها چه بد
 این آزادی بنام انسان همیشه علیل است روح او در چنگ
 و جانت دلیل

بناظر که پیشیم گفتم آزادی محکم و مجدی نشود و خرد آزادی
 دیگران کن تا این حد و صاعکه باید محسوط نشاند به سبکس و آزادی
 آزادی نخواهد بود و برای نفس هر یک از افراد فعل است

دیگری خواهد بود تو میسج آنجا اگر نشان در گوشه از عالم تنها
بی ریش نیز است عشق داشت که قوای صورتی و معنوی ^{کبری} در
هر فردی که میخواهد بکار اندازد و از هر راه که میتواند از ضعف
و انحطاط نگاهدارد هر چه میخواهد بکند و بهر طریق که پسندد در
آنا آدمی از اجتماع و جمعیت ناگزیر است و در حال جمعیت بناچار
میان تمام افراد رابطه ارتباط حاصل شود و اعمال هر یک بر دیگری
متعدی گردد و آرزید اگر هر فردی بدون ملاحظه هر چه خواهد
کند است در ازی بی اندازه دستهای یکبار دست ^{کند} پایا
و مجال جنبشی نگذارد تو، حال برخی از قومی مانع ظهور تمام
آنها شود بلکه بعضی اکتفی فاسد نماید عبارتی اخیری خستیا
بی تعدد ضرورتها ب سلب خستیا برگردد و در معنی استبداد

بصورت دیگر بازگشتن باشد رفیعی هم به هم میسر و مریح هر دو
 بنا برین بطور و خوب باید حدهی برای حال اسان یعنی بر
 قوای همین باشد که مانع مزاحمت افراد یکدیگر نشود و آن حد
 قوانین حکمتی است که از مین منتهی منتهی وقت صاف
 میگردد تا ارقعی عدل و انصاف یعنی برضای حکومین بیان
 که عموم وقت باشند برقرار شده باشد

با عقاد این بنده در وضع قوانین حکمتی نباید تنها نکته توفیق نظر
 گیرند بلکه یک نکته دقیق دیگر نیز باید منظور شود و آن آنست
 که معاشرت و مخالفت که نسبت به جمعیت اجتماع است بی ترقی
 در آداب و اخلاق مردم تصرف اثر دارد و حساب بعضی
 ضررهای نادانی و معنوی کرده که پیش بینی و جلوگیری از تمام
 (آنها)

آنها در حیرت امکان در نیاید لهذا دولت که شامل قوه تعقل
 و مجرد نماید به پشت اجتماعیه کمک است برای تالی آن سخا
 باید در صده باشد که پرسند رفع آلام جهانی و مخصوصاً رفع مآل
 روحانی از افراد وقت خویش نماید نه نه مانع آن شود که کلی
 آسایش از دیگری کند بلکه حساب نرید فراغت و راحت
 خلق را مرتب سازد نه باینقدر کتفا کند که کسی را نگذارد
 استکار با با خلاق دیگران ضرر دارد آرد بلکه با قدامت
 زنگت فساد از قلوب مردم زوداید و در آن از معرفت بزرگ
 نامس گشاید

توضیح این سخن آنکه اگر انسان با همجنان خود هیچگونه معاشرت
 نداشت شاید تکلیف آن بود که او در شهرت خود باز گذارد

تا طبیعت توانی ظاهر باطن حقیق الکنار تا از وجه معانی
 طبعی که اظهار وجود هستی پس بحال قوی باشد قابل گردد ولی
 در صورت معاشرت حوس بر کس آحمال و احوال دیگر است
 بنماید ما چاره خلاق سایرین در او اثر یکدیگر خرد و خرد و خردت
 اصلی را اردست بگذر و آرا آنجا که باید منافع شخصی خود را هم
 کند و دیگر را نیز عرفی چون بحال می جمید از استغنائی و بحال
 انوائض است و وجود او تولید می شود و طبیعت برکتی و فنا
 مایل میگردد تا بخت آدمی که در چهار معاشرت معا
 میباشد باید از راه کج و فساد خلاق ناز داشت در صراط صحت
 در راستی از اخت یعنی چنانکه ناید ترجمت و با آن
 ترجمت اگر چه بطا بر شخص بعضی دیگر میباشد و صفت

مانند نیست بلکه گوهر گرانبهائی است که بیست هشتاد
در عرض جزئی از آزادی معنوی که بدون هشتاد از افراد آن
مطلب می باشد و خطای اجباری را بعلای اختیار می برگرداند

میباشد

یک نکته دیگر نیز عدم شناخت تربیت و آزادی بخوبی معلوم
جواز و صحت نهایی را بر من میداند و توضیح آنکه نتیجه
تربیت صحیح علم با تفاوت و ابعاد تحقیقات بسیار است
که علم آزادی لازم باشد و سبب حصول و حفظ
آزادی دانش و بصیرت یعنی علمی که خلاق درست از آن
حاصل شود و صاحب آن بصراط مستقیم رود و اگر چه در
بفکر کفایت سخن آمده ایم باز در مجموع یک نکته را نظر

نگذاریم و بر تو صبح آن مبارک فرایم
 پیش اناره که دریم که از جهات لزوم علم و انانی در ملک
 آزادی آفت که بدانند در کینکه آزادی طالبان عقیده
 که هر وقت بتوانند آن گوهر سعاد ترا میر بایند و در هر گونه
 نکت به بخنی بروی خلق خدا بکشاید پس باید مردم مملکت
 جواره بیدار کار باشند و بخلت جهالت برای راح
 و آسایش خویش نمی تراشد عالی باید گفت لزوم تربیتی
 دانش و درستی درین مورد از تمام موارد ظاهر تر است
 و بخت این که از تمام نکات بیشتر دشمن آزادی اگر چه
 ناپایون و قیصر باشد کاری تواند مگردند که خودت از بی
 نادانی و فساد باب پیشرفت او را فرایم آرد و اگر وقت خود

در کارها تفسیر کرد و راه جهالت و فرض رفت ضعیف ترین گوی
 آزادی قوی بنیاد و بهترین دوست وقت دشمن میگرد
 تفصیل این اجال است که آزادی در مملکت رسم و راهی
 که برای پیروی آن علم و صحت حلقه لازم است و در
 پیروی آن رسم و راه کسب مملکت سرج و مرج نباشد و از
 منکر بن آزادی پیش برود در مملکت آزاد تمام امور
 در تحت قانون در آید و قانون اقوام مختلفه بعضی سبب
 قوت وضع کسب و خرد مجرب می بود است و وزیران
 محرابه و تمام احزاب قوت باید در مقابل قانون مطیع
 باشند مملکت از نظم و ترتیب بخت و دانشی بیاید
 بفرمانی کند همیشه کس قس مختلف از قانون و نافرمانی با

مدارد زیرا که نمایندگان مردم که در حکم نفس او میباشند
 قانون اوضاع کرده اند و احدی نمیتواند در امور دولت
 و ادارات آن مداخله نماید چه دولت مجسسه است که عموم
 ملت آنرا بصاحب اختیار می قبول نموده اند و در صورت
 تابع میل کفایت نمود و اگر نخواهد در برابر می مطیع میل نخواهد
 تمام کارها در هم رود و عراده امور یکبارگی نماند است
 که تمام افراد حق نظارت در حال دولت دارند و بی
 حق در مورد تو این میسند است که هر کس میتواند تو این
 موضوعه ابا برهان دلیل تعادلی و تشریح کند و معایب آن
 بنماید لکن بیان مخالفی که مورد ایراد گذشته بود و یکدیگر
 واجب الایمان میباشند و تصور کنی بایهیب قانون را بگویند

و از حالت آن زن نزنند تا طریق اقتضای شش در هیچ وجه
 نرفته باشند اما ترتیب نظارت بر امور رابع با همی نیز
 چنین است که اگر در اداره خلافت قانونی وضع شده و در
 آن مسلم و برهان مبرهن گردید حقیقت امر را در هر چه بود
 و در محافل بگویند تا مطلب بگویش نمایند گمان نیست که آنها
 بوجوب حق سوال و تکلیف نظارتی که در اینجه اخذ قانونی ^{زنده}
 و آرزای صحیحی که میتوانند در حد جلوگیری معارضه ^{بسیار}

اگر ایامی ملکت آنقدر علم و بصیرت داشته باشند که مطابق
 فوق ابغض بدانند یا بقدری ناسد غرق اغراض شخصی
 که برای هرزه آبی خویش از رعایت آن نکات صرف نظر
 نمایند و از سدت جل صلاح خود را در فساد ملکت بکارکنند

انفراد نیست جامع برده خراب است و پل عاقبت نظر
 آب هرگز بر نسی خصوص در طریق قدم مسندند چون مقصود
 خویش رسبد آن طریق را کنار میگذارد و برادران طریق را
 بگذراند پاره آتش و حسینی از میان سپرد و عنقریب اتفاق
 بیاسس اتفاق در میان هرگز نغرض خیالی اسباب است
 و اجتماع میشود و جمعی از پادشاهان از خدمت اتنی ملک
 وقت باز میداد و برای برای نفس خویش سرگردان مسند
 بر قصد جاهل حستی آلت دست خود نموده در کارهای خود
 بنای دقل تصرف بیجا مینمود و کینه انجمن و اجتماع را محمل ^{سپیش} ساخت
 و اذیت ملک بخرج میداد هر کول نادان بقصد خود نالی و طلب ^{بعضی}
 سماع خبری از قوای وقت ابر است میگردد و از یکفانی و عدم

کاردانی آنرا خراب میکند مختصر بواسطه نفاق معنی آنرا
 باطنی زور و قوت است، اگر بر آن قاطع هرگز نماند عاقبت
 وقت بیفوت و صلاح را مقابل دشمن بیسگند اندر میریزد و بدین
 آنکه چون تمام اعمال مردم سستی بر عفرین نمایدانی شد دانسته
 و نه استند یعنی خود خدمت مینماید بقاعده میگورند بقاعده
 جواری از خواستهای بیوقع او یاری دولت او بجزئیات در برابر
 اغراض خویش منافع ملت ااریان سبزه در کار با مشور
 به اخلاف حساب بشود و بجای تحقیق صرف حساب در محض و ناسر
 بزنند از بهر جهت سباب مرجع و مرجع وقتش هر ابرام
 و طرف مقابل است، اگر دوست است دشمن سبزه و اگر
 دشمن است بکینه عینی و امیدار و بهانه بدست او میدهند

اگر بگردد دشمن را برانگیزد از طرف دیگر رشته امور را
 در تنهید ناریساخته خلق را ازین وضع و نزدیک بجایه
 عشاره را عاقبت و جهیم کار رسانید قوای قوت اصیغ بود
 عنوان نخاصیت بدست قیادت در این صورت پیداست که
 مکان سلامت بدست کبیت و نتیجه این همه باد نامی محال
 چوین گشتی بجایت بزودی میکنند و همه از بسط و
 غرق در بای حوادث میکند

برعکس این نزدیک اگر علوم انسانی صاحب آند بصیرت
 و اطلاع باشند که قیامی رفتار در ملکات آزادی و تکالیف
 شخصی مردم آزاد را اند و آند عاقل و مغرض باشند که
 آن رفتار نمایند کارنامه و ما صلاح گذارد و دوست که سهل است

دشمن هم راه موافقت سپارند اگر عموم مردم برای اطاعت
 قانون مبارز باشند و برای نقض آن ایراد نبرند و در پیشگاه
 نقادی و عیبجوی خویش از تو این بار بران دلیل کشند
 همان قانون تا روزی که نسخ نشده اطاعت نماید در ترتیب
 قوانین اگر عیبی نیز بلاست و طریق تحقیق و تنسیب بگویند و عیب
 نامتراکونی و شک آبروی کسی بر نیایند ملاحظه معنی مقام
 داشته باشند و در جای خود غاض گردنی را غاض کنند از جهت
 ایجاب اتفاق شود و روی جویند با کمال سعی و استقامت راه اتحاد
 و اتفاق پرید از حلقه خیالات شخصی مناصد نوعی که
 آن خدمت بکلیت است جدایر سبزه و هرگز آنرا
 دنیوی و امور دنیوی را با هم نیایند برای انجام کارهای شخصی

بکلی طریق دیگر بسیار نمایند باز در حالت قیام آنها بصدقه و غیره
 برای خیرات و بخشش مقاصد حیرتیه معلوم قرار دهند و در
 در ادارات دولتی را کنار بزنند و اگر بهتر خواهند قوی با اجتماع
 و جمعیت ظاهر گردانند که مقصد معلومی متضمن وقوع تمام نهانست
 در نظر باشند عدستی مانند ترویج و تکمیل علوم امده است از علمها و در
 مناسب نماید و قاری از آن مقصودستین همین نکته اکتفا کنند که بواسطه
 اجتماع و اشتراک جمعی در یک مقصد جناب باستحکام ریشه افتاد
 گوشت کرده باشد باین ترتیب عاوه دشمنان آزادی بخوابند و
 نخواهند بسعوار و مملکت معظم خواهد بود و این کلمات نرم و لطیف
 و نصیحت مشفقانه با مقادیر بیای علی فلان که قوت یک دست بر او است
 از سر که بیقاعدگی و بی تعلل از قانون جلوگیری نمود و همگیست

از ادای اوصاف برج و مرج شمار و برای مخالفت بافت بیا
و عنوانی بدست آورد مردم نیز میستوانند بدون آنکه هیچگونه
عنوانی بدست نماند و رقیب حریف او باشند همواره بقوه
اتفاق برای دفع مانع و رفع خطر حاضر باشند و هر ساعت سینه
در دمه این سخن حسرت نخر استند و اگر این دولت بیدار
بیشتر گردد کار رفت و رفت یرشان بکام است و بدخواه این
مورد در هیچ عام چنانکه گفتیم از دشمنی با پیران نصیر هم جای
بیم نیست و بر درص نکست منطلوبت است اصل امیداری است
و حال آنکه با این ترتیبات هر دشمن غمی دوست ندارد
بظاهر بسرا راه گردد و اگر نادان بسکسری هم دشمنی نماید
آهن سرد میگوید یا موسی ابا انفس بودند ان برابر میکند پس تمام

مردم در عین بیداری بویستباری از تشویش و اضطراب آلود
 خواهند بود و باطمینان خاطرترین کسب سعادت و رفاه خواهد بود
 میان این مطلب را بجای که بجهت آسودگی بانیان
 بوضع خوشی حال اقوامی که دارای آزادی صحیح باشند
 آری سعادت مردم آزاد عظیم است و دولت آزادی آید
 که بجم خترین آزادی ایست که آزادی از صحرای بون
 ظلم دستم بیرون میبرد و بون ترقیب ارمه یقه معالی میگردد
 قومی که آزادی خویش را حاصل کرده و بجهت آن فتنه آید
 موفق گردند البته بهر جهت دانش و بصیرت رسیده اند
 و زلال نظافت درستی چسبیده صلاح از فساد دانسته اند
 غرض و مرض از دلهای آنان نمانده و آرزوهای این مقصود

ایشان مکن بینه دو صولت شاه مطلوب غیر فیکرید در بصورت
 بی شک نشود به برای وضع قوانین که روح روان دولت
 قست است اشخاص هاین کانی مستحب روانه دورانی خوشی
 سعادت است ایشان گوید او ضلع مملکت را بر نفس محم
 بلکه بر طبق مصلحت و صلاح مرتب ساخته خواهد گشت اما از انواع
 جور و سیداد پرده خسته ترتیب آتی علم و صنعت را فراهم
 در قیام فائده ابرواج تجارت و ترویج تراعت شعرز کرده
 مسموم را پاکیزه و نطفه استند در مزارع و حری نظم آباد
 دماغا گاشته اراضی مملکت مانند آبی آن سرسبز و خرم
 گشته و صفای باغ و چین از باغ و دامن گشته سبزی
 سر مملکت سکنان از بر گرفته چه بی آبی روان شده و صحرای

از ایشان شک و حسد رهوان گردید مختصر غنمی بسادت در
رحمت ملکوتی آلی بیت سرسینیا در بدن صفت زراحت بوز مکتب
از خار جو رسیم پیش نوزده و قدامات طراوت عین عین پیش میر
ذلت نیک کی چون سید نیریز و از ذلت هستی از سر کشید آرزو
برای نعمه نانی شست بظلم خم نیکند معزتره معزین مال خدا از انما
و درسی کم نیرند خود اچو بخلق و چا عیسی نمی بستند نین و هم
هر کجا میخوانند میرند و هر کجا میخوانند نمی شنند چیا جاست ای خیر
باشمالی شست شخت نفع میکند و بد کن لذت صدوی صدوی صدوی
از جواب غمراک نهرال پوشاک ابسوت سا میانه اثر و خود بر
اگرینکال بریم بعد ایشاج تاریخ میانه جمال تعریف ظاهر خط نظر
و کوه و صحرای مناظر و کف میباشند صاحب اکون تو در وقت و در وقت

بزبان میا پیش ازین گفته ام که کمال نیاید که برین میند
 درین نظر حرکت بسیم خفی بزرگ گفته ام و در منی منفه آما بقصد من
 برای دور و آبرو همان معیاد است نه عصر آن آزادی چه در
 فی نصبی در مرتب نیستون چه اند بلکه رحمت و تسبیح کاری است که
 بنف بی خستی بر آید پاشند است نه ان سندی که در حقیقت بیخ
 عظیم است عذاب الیم زیرا که بچسب تا تحمل نراند ایم بر طانی و جمل
 بحال حماه و طمان از دندنی تریز و تان نیکند از اولی در
 آزادی صحیح هر کس بر شغل مستغالی که میخوانند میکند و در ضمن آن
 ترش و ادانای خوشی میاید آری سنج کار خود بر مطن باشد و در کما
 در است پیرشد ازین کثر خلق مقصود می دون آری غیا و سب
 آن مقصود را می بقدم میسبیا و چون پاشی بمان آوری گرام

اشتیاق که در رحمت و تسکین دشواریها بدین خاک که گردش سراسر می چرخد
 کاری از روی سلی است عین رحمت آرا از جمله دانه شیار و این
 در دینف بهترین نشانه است انانی میگذارد تا برین اگر که در آرزو
 گنج فی بیخ و گل بنیاد شود سخن خامی بگفتیم راه دور در آرزوی
 در صورتیکه حال مردم آزاد در موصی کار و رحمت چنین است در وقت
 و فراغت معلوم است چه خواهد بود و دولت شادی شغف چه خواهد بود
 شخصی که بر نیانی خاطر که موجب غفلت و تسکین است نه در دست
 شوی به در این سخن تعبیر نماید و ز خود را با کمال شوق کاری کند
 و بادل بر شغف از سر کار جدا بر خاسته تمام همها و حواس او بر این
 در ک لذایذ و مایات طبعی حاضر است و زبان حال او از سواست
 اقبال خویش را که تهنیت و کمال بگفتیم طریقت و صفا بدو نغمه بلبل

مکتوبی که بطریق استماع نماید تجاورت بهستان شاد و آب که در آن است
 درستان کامیاب شد و از نعمات شهری بهره گیرند و باران شبنم را
 چون نهد تنای غامگی بند بر تبهر او چون نیز نظر از او از شمال از کانی خورشید
 تر خواهد باد درستان چنانی در آید و از تهنیت او چو کبابه میزند
 این طریقه اگر خدای تعالی بخواهد هنوز از نقص او نماند
 زمان آزادی عمل شده در عالم را نیز کافه حاصل گشته در خفیت معانی
 بست باشد اول در فضیلت آزادی محسوب گردد زیرا که این
 عالی بود و ای آن در دنیا چنانچه بر تقدیر دیگر است راه موصول
 حدیثی طریقه دانش و سیر و اختر گویم چون گوهر آزادی است
 علم و خلاق باید نگاه داشت و آن دولت جان بود بمانند
 و تکمیل است و نشانه عروج آدمی باوج کمال میسر مردم ظاهر است

قدم در صراط دانش نهند دل به دیب طاق و صفات نهند
 در کعبینه جود از بر بر صفت شو آید و چنانکه می پسیم با پی دانش
 خلک از خاک بالا نرگد از بد قبوله خیالی در خیالی استنای آسمان بر
 در قامت باشد چشم هم در یکا کرد با فرسخ ابروی تو پیاپی
 هر قدر بنام خیر در می بود الم سعی کشاید کفایت این امر چون اطراف
 معلوم اند در عاقبت از بهتر از پرده از خویش ظاهر سازد آزار معلوم
 بنظر ابرو بطور عالم اصف شوند و از برکت صحت این استنای
 عارف گران در نظرگاه پیش پاویج رخصت نشینند و از قتل شامه نشین
 در پنهانی معلوم است با حاطه منوی ماه خورشید در دست گیرد
 و ثابت و نیاز بجای گوید در دامن خویش شایسته چون نظر بر انجمن نظر
 بکنی که نور ادب برای آنها گشود در صفت صفای عالم و نظر زبست از برای

طبیعت عوارض محسنات لطیفه و آثار قیبه در نایبانه بوصف در نیام

و بسج زالی خیا که شاید سبباً

همان لطمه در گردش اختران

همان نور در فرس ماه و خورا

همان جلوه نور گل اندر من

همان ناله بلبل از خجسته

همان رقص نورانه آن بر کجا

که مرزده محسوس بود اول

همان قطره تبسم صبوحه

که خور را اول آلوده مظهر

همان جوشش غم بهاری

پران گل گنی جای گل ز جبر

همان فن اصوات و آهنگ

که میسازد از دست خفا

همان تاب آفت سسین

همان عطردر برکن سسین

و غنچه که باطن اسرار نوحه نوحه جاوید عالم را کشف کند تمام

ذرات این جان از با با پیش جان بذب بذب یکدیگر کرده بهیچ در

تاثیر آن تاب معاومت نبوده از آنزه حرکات این کرات علیاً
 استنباط نماید که زمین با یکی از صغیرترین اشیاست خود در کن
 آنها مانند این تندی با طرف این قضای تا محله و سیما و بر سر
 نور میشارد بقدر این مختلف تا پذیر طبیعت که تمام تر نسبتاً
 اینجهالی طبع آن میباشد بی میرند و نظم کلی که از طرح این
 در اوضاع جان حال است بیده عبرت نظر میکنند با توجیه
 روح حکمت اور سیما و چهار اسب عالم جاتی میشتابند
 لطعات زمین ابا انما رگوشه آن مانند صفحات کاس
 بنوانند و احوال که مستقاین کرده انگوشه میازند
 بقیاس آن میدان ناضی و استقبال این عوالم شیاً
 بنارند از آثار و احوال نباتات و حیوانات قانون نرفتی

در تعالی بیرون می‌کشند و گذشته از نظر آنها و لطافتها و کبریا
عریبه نباتات حالات عجیبه حیوانات درین قانون اثرش که
در دوزخ و عالم با بقام کمال نزدیک یکدیگر متحیر و مهیبت پهلند و در
تجدیه حیرت روح خود را بفاین معرفت می‌رسانند

با اطلاع بر این مقامات با مطالب دیگر از متسیل حیوانات
و ذرات اجسام و خواص ترکیبی آنها و تواری طبیعی مانند قوه
برق و قوه مغیره و ترکیب اعضای نهان و تواری در
و اختلافی بشر و انعامات نفس نهانی با عقده خلق تهنه
و صفات پسندیده مردم آزاد و داخل عالی مستجاب که فوق
عالم این جهانی است و تسبیح حقایق و معانی در کلمات و محسوسات
آدمی بعد از آسمانی شود و در آن و شاعر را بقام عالی رسانند

قلب انسان برای بعین ترین و قیامت بیعی عشق و محبت حاضر
 گردد و عشقی که حضرت خواجه شمس الدین خاتن ابابالا ترازی عقل
 داشت بسیار چندی بر خوانند از آن مختصر کار بجائی رسد که مردم از آن
 صفات عکساتی نمودند و با ملاحظه این مطلب که ترین با در عهد
 کواکب است در حکم فلانک آسمان در این است و آنچه گفتیم شرح
 گوشه از همیشه بدایع و نوادر بود که از راهی صحیح باید بود
 بشر را بوصول آن رسد و دادی علم از راه مانده کار
 بودی آن گشاند

شیخ منظم چون این عبارت آخری را شنید بود برخواست
 و بربانی با ما و داع گفت و هر چه همراه کردیم که آن
 شب را همراه ما سر کند پذیرفت و بیست یکی از قرأ
 (زیر بند)

نزدیکت کوه روان گریز

درین وقت چند ساعت از شب گذشته بود و ماه تقریباً
با وسط آسمان رسیده و تمام مهبختان صفحہ داشت
پراز سحاب کرده و سکوت محض نصار گرفته بعد از
رقیق شیخ ما برد آن سکوت توجه منزل شدیم و در تمام
عرض راه ساکت تا رسیدیم ولی در این بند بسیار کلمات
آن مرد دانا پر از حبه و حال و آثوب و غوغا بود
ولی اختیار با خود میگفتم آرزو نیستم از سر پانیه سعادت
علم و آزادی است و این کوه بر ما بناکن حشمت حیرت
آبادی

برکتور که آبادی نشان چو دیدم نور از آبی ان است

کسان کا وراثت ناپاک کی بودہ جہان علم و آزادی مشہور

اکھی رنگت جل از دہر بزرگیا

بنور علم و آزادی مفسرینا

(اخطار)

مخفی نماند که قسمت عمدتاً این رساله مخصوصاً باید چنان قبل از انتشار
خودش را از آرای که جسم نام تو را منکوت، احوال تازه بخشیده
چاپ نوشته شده و برای رسیدن به طبع حاضر کرده بود و در وقت
که اگر غیر از این بود مصداقین عبارات نشاط دیگر داشتند
بنفشگری و انی حق نعمت جانبازان طریق معدلت میگذاشتند
برای اثبات ثبات در عقیده و مسلک خویش قسیر نوشته‌ای
حایر نمیدانند و همینکه در عرض خوانندگان محترم میرساند که او
سگرا آنکه در راه آزادی سرشادت و جانبازی قدم میرساند

بر حاشیه بن حبیف عرض است و سایر آن سینوف نیز
 این قلم کند غیر از ادای قرض چه این ندهد بگانی خود با
 انعام چه مقصود میخواهم و یکی از استسم آن مقاصد که
 حق صاحبان موت میرت است بزبان عامه زبان عجم
 مختصری از گنسیهای معتقل افیت که ما مردم از بحدله با
 خانه ای دل از شرف شادمانی پر سازیم و کاشانه ای
 آب گل را از معانه وجود پر سازیم و در خدمت جمعی
 بی سبیل قدم که همه در حکم یک جان آشنه خطاب مفرد
 نموده گویم

باری در آیدی که مرستی زینا بغدادی مقدم خوشین که خانه فیم
 تاریخ نیم شهر رجب سنه ۱۳۲۶